**درس فقه، جلسه 3: ۱8/۶/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که طلاق حامل اگر حامله طلاق داده شد عده‌اش چه مقدار هست.

روایت‌هایی که در این باب بود را خواندیم. یک توضیحی در مورد سند یک روایت در جامع احادیث بوده، توضیح مختصری بدهم و بحث صاحب جواهر را دنبال کنیم. در جامع الاحادیث یک روایتی را از روایت‌هایی که نقل کرده بود، این روایت بود، صفحة ۲۳۵، رقم ۴۰۵۳۶، عبارت را اینجور نوشته در جامع الاحادیث، حمید بن زیاد معلق عن جعفر بن سماعة عن صفوان عن موسی بن بکر عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام.

«حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ (معلق) عَنْ جعفر بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا طُلِّقَتِ الْمَرْأَةُ وَ هِيَ حَامِلٌ فَأَجَلُهَا أَنْ تَضَعَ حَمْلَهَا وَ إِنْ وَضَعَتْ مِنْ سَاعَتِهَا.»

این روایت در کافی که نقل شده سه تا روایت پشت سر هم در کافی هست، روایت اوّلش این هست که «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ هَاشِمٍ»

روایت دومش هم هست «وَ عَنْهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عِمْرَانَ الشَّفَا»

اوّلی رقم ۹ بود، دومی رقم ۱۰ هست و سومی «وَ عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ»

این «عنه» در سند اوّل و سند دوم اینها بازگشت می‌کنند به ابن سماعة. به آن سر سند نیست. حمید بن زیاد عن ابن سماعة. و عنه که می‌گوید این عنه به قرینة طبقة روات را شخصی بداند، می‌داند که راوی از جعفر بن سماعة و راوی از صفوان حمید بن زیاد نیست، راوی از اینها ابن سماعة است که نفر بعدی سند هست که مراد حسن بن محمد بن سماعة هست. آن روایت دهم در تهذیب هم همین را تصریح کرده که از کافی که نقل می‌کند، حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن جعفر بن سماعة آورده. اینجا هم عنه به جعفر بن سماعة برمی‌گردد. این جامع احادیث هم عنه را به جعفر بن سماعة زده، راوی از صفوان را جعفر بن سماعة گرفته. وقتی راوی‌اش جعفر بن سماعة شد در واقع «عنه»اش در هر دو سند به ابن سماعة برمی‌گردد، نه به حمید بن زیاد. ابتداءً ممکن است تصور بشود که اینها به حمید بن زیاد برمی‌گردد، در حالی که به حمید بن زیاد برنمی‌گردد، بلکه به ابن سماعة برمی‌گردد. اینجا سند را عنه‌اش را مرجع ضمیرش را جعفر بن سماعة قرار داده، جامع احادیث اینجوری قرار داده ضمیر را گفته حمید بن زیاد از جعفر بن سماعة عن صفوان. این‌که اضمار هست، ولی مرجع ضمیرش را جعفر بن سماعة گرفته.

شاگرد:

۶:۰۰

استاد: این اگر عطف به جعفر بن سماعة باشد باید آن عنه دومی که ابن سماعة هست سر این هم بیاید.

شاگرد:

استاد: اگر عطف به آن جعفر بن سماعة باشد. یک اشتباهی رخ داده. آن کسی که احتمال می‌دهم که اینجا عن جعفر را به دلیل این‌که در سند قبل عن جعفر بن سماعة واقع شده بوده، یک جعفر اضافه کرده، اینجوری باید تعبیر بکنیم. در واقع سند صحیح این هست، حمید بن زیاد عن ابن سماعة عن صفوان.

رفقا نگاه کنند جعفر بن سماعة از صفوان هیچ روایت دارد؟

جعفر بن سماعة هیچ موقع راوی از صفوان نیست، من نگاه نکردم ولی علی القاعده همین‌جور باشد. این‌که راوی از صفوان ابن سماعة است. این ابن سماعة، چون در سند قبل تعبیر جعفر بن سماعة آمده بوده، این غفلت شده به جای این یک جعفر، به دلیل وجودش در سند قبلی وارد سند شده، این عنه‌اش مرجع ضمیر سند ۱۰ و ۱۱ هر دوشان ابن سماعة است که نفر دوم سند هستند، و ابن سماعة هم حسن بن محمد بن سماعة هست که در سند شمارة ۱۰ در تهذیب هم که نقل می‌کند تصریح می‌کند به حسن بن محمد بن سماعة. واضح است حسن بن محمد بن سماعة مراد از ابن سماعة هست که شیخ حمید بن زیاد باشد. یک عن جعفر اینجا زیاده واقع شده. من سقط تعبیر کردم، تعبیر نادرستی هست. این سند علی ای تقدیر سندی هست که موثقه است به دلیل این‌که حمید بن زیاد و ابن سماعة هر دو واقفی ثقه هستند.

شاگرد:

استاد: حالا آنها بحث‌های دیگری دارد که خیلی نمی‌خواهم وارد آن بحثش بشوم. آنها اگر واقفی باشند روایت صفوان از موسی بن بکر قبل از وقف است، آن بحث خیلی مهم نیست.

مرحوم صاحب جواهر بحث را که مطرح می‌فرمایند، می‌فرمایند که مقتضای جمع بین روایات حول شیخ صدوق و ابن حمزه است. تعبیرشان می‌خوانم:

«لكن الانصاف عدم خلو قوله من قوة، ضرورة كونه مقتضى الجمع بين الأدلة كتابا و سنة، إذ منها ما دل على اعتداد المطلقة بالثلاثة، و منها ما دل على اعتداد الحامل مطلقة كانت أو غيرها بالوضع، فيكون أيهما سبق يحصل به الاعتداد، نحو ما سمعته في الثلاثة أشهر و الأقراء، بعد القطع بعدم احتمال كون كل منهما عدة في الطلاق كي يتوجه الاعتداد حينئذ بأبعدهما.»

ایشان در واقع استدلالشان ظاهراً به این شکل هست، می‌فرمایند که گاهی اوقات در یک موردی، یک روایت می‌گوید نماز را شکسته بخوان، یک روایت می‌گوید نماز را تمام بخوان.

اینجا جمع بین این دو تا این هست که هر یک از اینها که تحقق پیدا کرد یعنی تخییر. جمع بین دو دسته روایات، یک روایتی می‌گوید که نماز را شکسته بخوان، بله در چه صورتی این جمعش به این شکل هست؟ در صورتی که ما احتمال ندهیم که هر دو واجب باشد. مثلاً در روایاتی که در مورد کفارات ثابت شده. یک روایت گفته که کفاره صوم ستین یوما هست. یک روایت گفت عتق رقبه هست. و یک روایت اطعام ستین مسکینا را گفته. جمع بین اینها این هست که ما اینها را حمل بر تخییر کنیم. تقریب جمعش هم این هست که کأنّ هر یک از اینها نص است در این‌که این مقدار کفاره کفایت می‌کند. نص در کفایت است. نسبت به این‌که مجزی حتماً باید این مقدار باشد ظهور دارد. در همة این سه تا نقل، یک روایت گفته ستین مسکینا، این در این‌که اگر ستین مسکینا را انجام دادی کفایت می‌کند نص است، بعد از این‌که ما می‌دانیم لازم نیست هر سه انجام بشود. با فرض این‌که جمع بین اینها واجب نیست، با این فرض نص هست در این‌که کفایت می‌کند صوم ستین یوما. آن یکی هم می‌گوید که صوم شهرین متتابعین نص است در این‌که کفایت می‌کند صوم شهرین متتابعین. آن یکی هم که می‌گوید عتق رقبه است، نص است در این‌که عتق رقبه کفایت می‌کند. ولی همة اینها یک ظهور دارد که واجب است به نحو واجب معین اینها را انجام بدهیم. از ظهور هر یک از اینها با نصوصیت روایت‌های دیگر در کفایت رفعیت می‌کنیم حمل به تخییر می‌کنیم. که اینجوری گاهی اوقات مطرح می‌کنند که البته در آنب حث خیلی وقت‌ها می‌گویند حتی لازم نیست که ما یقین هم داشته باشیم که جمع بین اینها کفایت نمی‌کند. ظهور دلیل در اجزاء آن خودش یک ظهور قوی است، لازم نیست از خارج بدانیم که جمعش لازم نیست. چون آن مکلفی که آمده می‌خواهد یک تکلیفش را بداند در این‌که باید ما یک کاری بکنیم که آن وظیفة خودش را انجام بدهد، با انجام دادن این وظیفه از عهدة آن تکلیف بربیاید این خیلی ظهور قوی دارد. یعنی ظهور دلیل در اجزاء اگر هم نص نباشد اظهر هست. ظهور خیلی قوی هست. این را صاحب جواهر این شکلی تعبیر کرده.

ولی به نظر می‌رسد که اوّلاً یکی دو تا نکته اینجا هست. که این یکی دو تا نکته فارق بین ما نحن فیه و آن بحث وجوبات هست. در ما نحن فیه اعتداد یک حکم تکلیفی به آن معنا نیست. یک حکم وضعی است در واقع. در واقع این می‌خواهد بگوید که اگر برای این‌که شخص از عده خارج بشود لازم هست، یعنی در این ایام نمی‌تواند، معنای اعتداد این هست در مدت سه ماه نمی‌تواند ازدواج کند. آن یکی می‌گوید در مدت وضع حمل نمی‌تواند ازدواج کند. ناظر به این جهت نیست که یک تکلیف وضعی به گردنش هست، یک وجوب تکلیفی به گردنش باشد. ناظر به وجوب تکلیفی نیست. دو تا مطلب در مورد اعتداد هست. یکی این‌که در دورة عده شوهر احق است. یکی این‌که در این دورة عده زن نمی‌تواند ازدواج کند. این وجوب اعتداد که می‌گوییم ارشاد به این دو تا حکم است. و این دو تا حکم اینجور نیست که بحث کفایت و اجزاء و عدم اجزاء و تعیّن، آن واجب تعیینی که آنجا می‌گوییم در جایی هست که آن حکم به عنوان یک حکم تکلیفی، وجوب تکلیفی اینجا به اعتداد داشته باشد. اینجا وجوب تکلیفی ما نداریم. این‌که می‌گوید باید اعتداد بکند، یعنی این‌که در دورة اعتداد شوهر احق است. در دورة اعتداد نباید ازدواج کند. این فرق دارد با آن حکمی که در آن مسئله ذکر شده. بنابراین اینها نباید با همدیگر مقایسه کرد.

نکتة دوم را یک بیانی آقای حاج آقا تقی قمی دارند، بیان حاج آقا قمی تقی این بحث را عرض می‌کنم، شاید آنجا بگویم بهتر باشد. حاج آقا تقی قمی هم کلام صاحب جواهر را پسندیدند و مقتضای جمع بین ادله را همین مطلب صاحب جواهر دانستند، ولی به بیان دیگری غیر از بیان صاحب جواهر. بیان ایشان این هست، ایشان می‌فرمایند که ما در مقام سه دسته نصوص داریم. قبل از این‌که بحث را ادامه بدهم این نکته را اضافه بکنم. این‌که صاحب جواهر اینجا دو دسته روایات را، دو دسته ادله را ذکر کرده. گفته یک دسته اعتداد را به اشهر دانسته، یک دسته اعتداد را به وضع حمل دانسته. روایت‌هایی که اعتداد را به وضع حمل دانسته با توجه به روایت‌های مسلمی که خیلی هم زیاد داریم که در مورد متوفی عنها زوجها می‌گوید وضع حمل کافی نیست، ابعد الاجلین باید رعایت بشود. آن روایاتی، چون تعبیر می‌کند مطلقة کانت او غیرها، ولو ابتداءً ممکن است تصور بشود که آن روایات، روایت‌های مطلقی است. ولی نه آن روایات مطلق نیست و آن عامه البته قائل به این مطلب هستند، عامه به‌طور کلی برای حامل عده‌اش را وضع حمل می‌دانند، انواع و اقسام حامل‌ها، چه متوفی عنها زوجها باشد، چه مطلقه باشد. آن نظر عامه اینجوری هست. ولی در روایات ما خیلی روشن و مسلم هست که این مطلبی که عامه گفتند تخطئه شده و عدة متوفی عنها زوجها ابعد الاجلین قرار داده شده. یعنی باید حتماً ۴ ماه و ده روز هم سپری بشود. به مجرد وضع حمل تا وقتی که ۴ ماه و ده روز سپری نشده، عده‌اش سپری نمی‌شود. این است که از اینها استفاده می‌شود آیة قرآن «**وَ أُولاتُ اْلأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**» این مربوط به مطلقه است. خود آیة شریفه را هم اگر صدر و ذیلش را نگاه کنید سورة طلاق هست، بحث اصلاً بحث طلاق است، به متوفی عنها زوجها ربطی ندارد. خود آیة شریفه هم قبل و بعدش را هم اگر کسی ببیند خیلی روشن هست که «**وَ أُولاتُ اْلأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**» این مربوط به حامل مطلقه است، نه مطلق حامل. بنابراین وقتی این مربوط به حامل مطلقه شد رابطة بین روایاتی که به‌طور کلی گفته ثلاثة اشهر یا اقراء گفته و این روایات مطلقه عموم خصوص مطلق می‌شود. یک روایات گفته که مطلقه یا باید به اقراء یا به اشهر عده نگه دارد، در خصوص حامل مطلقه وضع حمل قرار داده شده. این آن روایات را تخصیص می‌زند، خیلی روشن هست. یعنی جمع بین این دو دسته روایات به تنهایی بخواهیم در نظر بگیریم، خیلی روشن هست که جمعش به این هست که حامل را ما از عموم، حالا اگر تازه آن عمومات داشته باشیم. حالا من بعضی از روایات را می‌خوانم. خیلی از آنها در مقام بیان این جهت نیست. نکات دیگری را متعرض هست. ما یک نوع مطلقاتی داشته باشیم که اصلاً گفته باشند که اقراء و اشهر کافی هست ولو در موردی که وفات را بخواهد بگیرد و امثال اینها، آن روایات ناظر به آن جهات نیست. اقراء و اشهر برای مطلقه نیست، آن بحثی نیست. روایت‌هایی که تعبیر کرده که به وضع حمل کفایت می‌کند، این روایت را می‌خواستم بگویم. روایاتی که در مورد وضع حمل تعبیر کرده که کفایت می‌کند این مربوط به مطلقه است حالا به قرینة روایت‌های دیگری که تصریح کرده که وضع حمل کفایت نمی‌کند و باید ابعد الاجلین. و من فکر می‌کنم یک مقداری علتی که در بعضی از آن روایات تصریح نشده ممکن است جنبة تقیه هم مطرح باشد برای این‌که تصریح نکردند و ممکن است جنبة تقیه هم دخالت داشته باشد.

مرحوم حاج آقا قمی رحمت الله علیه ایشان به بیان دیگری بحث را دنبال کردند. ایشان می‌فرمایند که ما سه دسته روایات داریم. یک دسته روایات گفته مطلقه عدتها ثلاثة قروء او ثلاثة اشهر.

«منها ما رواه الحلبي عن أبي عبد اللّه عليه السلام قال: لا ينبغي للمطلقة أن تخرج الا باذن زوجها حتى تنقضي عدتها ثلاثة قروء أو ثلاثة أشهر ان لم تحض.»

اگر حیض می‌بیند ثلاثة قروء، اگر حیض نمی‌بیند ثلاثة اشهر.

«الطائفة الثانية: ما يدل على ان عدة الحامل تنقضي بوضعها لاحظ ما رواه زرارة مضافا الى الاية الشريفة»

ما رواه الزراره را، همین طلاق الحامل واحدة فاذا وضعت ما فی بطنها فقد بانت منه.

البته ایشان نمی‌خواهد به استدلال صاحب جواهر تکیه کند. صاحب جواهر تکیه‌اش در استدلال به این هست که بین روایت‌هایی که ثلاثة اشهر قرار داده، و روایت‌های عدة حامل رابطة عموم و خصوص من وجه درست می‌کند. می‌گوید اینها رابطه‌شان عموم و خصوص من وجه هستند، نمی‌توانیم آن روایت را اخص قرار بدهیم. چون عموم و خصوص من وجه هستند، راه حلش به همان حمل به تخییر و اسبق الامرین هست که وجود دارد. ایشان بیانشان به آن نیست و تکیه‌اش لاحق ما رواه الزرارة، آن ما رواه الزرارة را اینجا آدرس داده هر دویش مربوط و اذا طلّق المرئة و هی حامل هست. در مورد طلاق مرئه است. نمی‌خواهد بگوید عدة حامل اعم از این است که مطلقه باشد یا غیر مطلقه باشد این وضع حمل است، آن تکیه‌اش نیست.

«الطائفة الثالثة ما يدل على ان عدتها أقرب الأجلين»

این عدتها، یعنی عدة حامل مطلقه.

«لاحظ أحاديث أبي بصير و أبي الصباح و الحلبي.» ایشان عبارت ابی الصباح و حلبی را نیاورده آن شکلی که صاحب جواهر آورده. حالا یک بحثی در مورد روایت ابی الصباح و الحلبی صاحب جواهر کرده، بعد آن بحث را ما دنبال می‌کنیم در موردش صحبت می‌کنیم. ایشان می‌فرماید این روایت‌هایی که گفته عدتها اقرب الاجلین، معنایش این است حامل اگر وضع حملش زودتر باشد عده‌اش به وضع حمل است. اگر وضع حملش دیرتر باشد، عده‌اش به شهور است، اقراء و شهور است مثلاً. نتیجة بحث این می‌شود، این دستة سوم نسبت به آن دو دسته اخص هستند. این دستة سوم می‌گوید حاملی که وضع حملش جلوتر است، زودتر است، عده‌اش به وضع حمل است. آن روایت گفته بود حامل مطلقا عده‌اش به وضع حمل است. این را تخصیص می‌زند آن روایت را که حاملی که وضع حملش، یعنی مختص می‌کند به حاملی وضع حملش زودتر باشد. اما حاملی که وضع حملش دیرتر باشد این اقرب الاجلین معنایش این است که اگر حامل وضع حملش دیرتر باشد عده‌اش به وضع حمل نیست، عده‌اش به اقراء و شهور است. پس بنابراین حاملی که وضع حملش زودتر باشد باقی می‌ماند تحت طائفة ثانیه. حاملی که وضع حملش دیرتر باشد این تحت دستة ثالثه و طائفة اوّل باقی می‌ماند. بنابراین اینجوری خواستند بین روایات جمع کنند.

آن روایات دستة اوّل خیلی اینجا دخالت آنچنانی در این بحث ندارد. عمدة چیزی که هست نسبت به این طائفة ثانیه ایشان. طائفة ثانیه و ثالثه را که می‌خواهند مطرح بکنند، طائفة ثانیه کأنّ می‌گوید مطلقه مطلقا عده‌اش به وضع حمل است. طائفة ثالثه می‌گوید مطلقه در صورتی که وضع حملش زودتر باشد عده‌اش به وضع حمل است. اگر وضع حملش دیرتر باشد عده‌اش به اشهر و اقراء است. بنابراین این‌که حامل را دو قسم کرده، این تخصیص می‌زند روایت دستة دوم را. و رابطة بین دستة سوم و دستة دوم عموم و خصوص مطلق هست و این عموم خصوص مطلق باعث می‌شود که ما اینجوری جمع بین ادله کنیم.

شاگرد: ؟؟؟ چند تا مسئله مطرح می‌شود تا وقتی ؟؟؟ نمی‌تواند ازدواج کند.

استاد: آن بحث دیگر است. فتوای صدوق و چیز را نمی‌خواهیم فعلاً توجیه کنیم. نتیجة این بحث فتوای صدوق از آن در نمی‌آید. این تعبیری که، ایشان تعبیر کرده مقابل هذا القول، قول منع عدتها اقرب الاجلین من الشهور و الاقراء و من الوضع و نسب هذا القول الی الصدوق و ابن حمزه ۳۱:۲۲.

اینجا چند نکته هست. نکتة اوّل همین که شما اشاره کردید که این قول صدوق و ابن حمزه را توجیه نمی‌کند. قول صدوق و ابن حمزه تسهیل بود بین انقطاع نسبت و بین جواز تزویج. و مستند صدوق هم فقه الرضا است و عبارت‌های مستندش، این توجیه کافی نیست برای اثبات مطلب فقه الرضا. کلام صاحب جواهر هم قول صدوق را نمی‌تواند توجیه کند. جمع بین ادله‌ای که ایشان ذکر کردند آن جمع بین ادله، قول صدوق را توجیه نمی‌کند. آن نتیجه‌اش این می‌شود که اقرب الاجلین چه نسبت به جواز رجوع به زوج، چه نسبت به جواز ازدواج زن، هر دوی اینها ملاک باشد. اشکالی که هست این‌که قول شما مخالف اجماع مرکب امامیه است که هیچ کس این قول را قائل نشده. این قول، قولی هست که مقتضای ادله می‌خواهید بگیرید، مقتضای قولی که کأنّ مخالف اجماع است.

نکتة دوم، نکته‌ای هست که در کلام مرحوم آقای خوانساری وارد شده. صاحب جواهر یک نکات دیگری در این بحث دارد، من آن نکات را بعداً در موردش صحبت می‌کنم. من فعلاً بعضی از نکات در مورد واو حالیه و روایت ابی بصیر و حلبی بحث‌هایی دارد که آنها را گذاشتم بعداً، اصل بحث را بحث بکنیم آن را بگذاریم بعدا صحبت بکنیم.

آقای خوانساری در جامع المدارک کلام مرحوم صاحب جواهر را که نقل می‌کنند در مقام رد کلام مرحوم صاحب جواهر این عبارت را دارند: ایشان می‌گویند که و یمکن الجواب

«و يمكن الجواب بأنّه مع عدم الأقربيّة بحسب الغالب كيف جعل الأجل وضع الحمل بقول مطلق في الكتاب و الأخبار.»

ایشان اشکالشان این هست که ببینید در آیة شریفة قرآن گفته «**وَ أُولاتُ اْلأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ**». اولات الاحمال هیچ صحبت شهور و امثال اینها نشده. اولات الاحمال ممکن است طلاقشان سه ماهة اوّل باشد. ممکن است طلاقشان سه ماهة دوم باشد، ممکن است طلاقشان سه ماهة سوم باشد. حالا نه ماه ما در نظر بگیریم آن نه روزش هم ازش چشم‌پوشی کنیم. اگر طلاق در سه ماهة سوم باشد اینجا وضع حمل زودتر است. اوّل وضع حمل رخ می‌دهد بعد سه ماه سپری می‌شود. ولی در اکثر موارد وضع حمل دیرتر اتفاق می‌افتد. ما در واقع نتیجة جمع صاحب جواهر این هست که آیة قرآن و اخبار متکثره‌ای که گفته اجل اولات الاحمال وضع حمل هست، هر کدام یک وضع نادر. مرحوم آقای خوانساری ظاهراً می‌خواهد بگوید که به حسب غالب اقرب الاجلین، وضع حمل نیست. من آن طرف قضیه را می‌خواهم عرض بکنم. عبارت مرحوم آقای حکیم یک قدری عبارت ابهام دارد. این «مع عدم الأقربيّة بحسب الغالب» مراد چی است؟ یعنی می‌خواهند بگویند که به حسب غالب وضع حمل اقربیت ندارد، به حسب غالب قید اقربیت است یا قید عدم است؟ قید مع عدم الاقربیة بحسب الغالب می‌خواهد بگوید، این را می‌خواهد بگوید یا می‌خواهد بگوید به حسب غالب که اقربیت ندارد. من هر دو جورش باشد عبارت معنا دارد و می‌شود توضیح داد.

اما اگر گفتیم به حسب غالب قید اقربیت باشد. معنای عبارت این می‌شود، این‌که ببینید آیة قرآن گاهی اوقات یک مطلب را بیان می‌کند. ناظر به اقرب موارد هست. بعضی قید و قیودات را نمی‌آورد چون موارد نادر بوده. آیة قرآن احیانا گاهی اوقات ما دیدیم آیة قرآن مخصصاتی دارد مقیداتی دارد و مخصصات یک عامی آورده، به دلیل این‌که غالب موارد آن حکم بوده ناظر به غالب موارد بوده. آن بیان حکم موارد نادر را به سنت واگذار کرده. این عیب ندارد. ولی جایی که غالب موارد یک حکمی را ندارد، ولو مساوی هم باشند، وارد فرض کنید نصف موارد تکلیف نماز شکسته است. نصف موارد نماز تمام است. بگوید یا ایها المسلمون نماز تام بخوانید. تناسب ندارد که اینجوری ما تعبیر بکنیم. بله یک موارد نادری اگر باشد آن موارد را بیان حکمش را می‌شود به سنت واگذار کرد. یک بیان دیگر این هست که نه، آن بیانی که من عرض کردم آن بحسب الغالب را بزنیم برای مع عدم الاقربیة آن مطلب واضح‌تر می‌شود. آن این است که آیة قرآن حکم فرد نادر را بیان کند. حکمی را بیان کند که مصداقش نادر است. نادر غالب نیست. نادر که می‌خواهم تعبیر بکنیم در مقابل غالب است. غیر غالب. حکم غیر غالب در آیة قرآن بیان شده باشد، حکم غالب بیان نشده باشد. خیلی بعید است. این دیگر از آن مطلب قبلی بعیدتر می‌شود. با توجه به این نکته‌ای که عرض کردم که در غالب موارد وضع حمل دیرتر اتفاق می‌افتد، این چجوری هست که این را بیان کرده.

ادامة این بحث را ان‌شاءالله در جلسة آینده مطرح خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان